

حقیر در تحریر آنچه در مجله وزین کیهان اندیشه چاپ می‌شود نظری جز بیان حقیقت ندارد و در صدد بیان این مطلب نیستم که آیا طریق حکمت بحثنی و نظری صرف، مطلوب کامل است یا مطالب عرفانی یا جمع بین این دو. ولی این نکته نیز مسلم است که نمی‌توان به صاحبان نظر و فکر مستقیم گفت چون اختلاف در مباحث نظری صرف زیاد است نباید عقل را به کار بست، چه آنکه نمی‌تواند انسان از نفس کشیدن دست بردارد، به بهانه آنکه هوا و فضا غبار آلود است. در مباحث عرفانی برخلاف ادعای برخی از عرفا اختلاف کم نیست. این امر نیز مورد تصدیق کافه حکمای اسلامی است که کتاب و سنت فقط مصون از اشتباه است و شیخ در الهیات شفا تصریح می‌کند که بر پیغمبر مطلقاً سهو راه ندارد. و در مقام استشهاد به آیات قرآنیه گوید: «... قال فی کتابه الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه».

ارباب تحقیق از حکمای اسلامی و محققان و علمای غرب که بین افکار ابن سینا و معلم صناعت ارسطو مقایسه بعمل آورده‌اند، اقرار کرده‌اند که ابن سینا خود دارای استقلال فکری حیرت‌آور است.

ارسطو اگر با حضور سالیان متمادی به درس افلاطون به مقامی والا رسید، رئیس ابن سینا یگانه نابغای است که فکر جوال او به معلم میدان بحث نداده و به هر علمی که رومی آورده است، بعد از مدتی قلیل او خود به مطالب علمی عمیق‌تری دست می‌یافته است.

بهمین جهت می‌توان گفت ذکاء و فهم جوال و روح بزرگ بی‌بدیل شیخ در حدی قرار داشت که اساتید بنامی مثل ارسطو و افلاطون اگر در عصر او بودند، قادر نبودند بیش از دو یا سه سال عهده‌دار تعلیم شیخ شوند.



اندیشه  
و اندیشمندان

افت غزالی

□ سید جلال‌الدین آشتیانی

آنچه که ما از سورقرآنیه و روایات وارد از طبر در دست داریم، الفاظ و عبارات مشتمل بر ظواهر است و کلام ائمه نیز مانند قرآن در اصول و فروع است.

مأخذ معرفت ائمه همان مأخذ علم رسول علیه السلام است و این اختلافات در فهم آیات و معلول فهم ماست که مصون از اشتباه نمی باشد و است که اختلاف های واقع، بین پیروان قرآن واحد «اصول و فروع» بسیار بیشتر است از اختلاف های «مباحث نظری و علمی» (به سبکی که ذکر شد) دارد. باید توجه داشت که ائمه احکام و اوقی می کرده اند و مقام و مرتبه معنوی حضرت ختمی مأخذ اخذ احکام در فروع و اصول است.

قول به اینکه حضرت امیر، امام اول، کلیه فقهی و اصول و عقاید را از پیغمبر شنید و در پوست شتر که هفتاد متر طول آن بود ضبط کرد، که بی اساس است. لذا عرفای عامه نیز به این اصل دارند که صاحب الزمان جمیع اختلافات بین فقها می گذارد و در هر مسأله ای حکمی واحد (که همان واقعی است) بیان می کند. کلیه از احکام فقهیه و فقه اکبر که علم به مبدأ وجود و وسائط فیض که در شریعت و وسائط به ملائکه یا سکنه عوالم غیبی از ملائکه و ملائکه واسطه در فیض که مبدأ ظهور آن عوالم محمدی و مرتبه نازله آن عوالم برزخیه و ملائکه موجودات عالم ماده تعبیر شده است و علم به معاد و بعد از مرگ، بر قلب حضرت ختمی مرتبت نازل شد. کثیری از علوم و معارف و احکام به تدریج در عصر فعلیت آمد. صاحبان ولایت کلیه به واسطه حسن متنا نحو اطلاق از صاحب شریعت، وارث علوم و مقامات آن حضرتند و علوم و معارف خود را از همان مشرب مأخذ می نمایند و آن مقام منبع برای حضرات ائمه ثابت است، لذا در زمان ظهور خاتم الاولیا (ارواحنا چون ولایت به کمال نهائی خود می رسد و حق به اسما بر قلب آن حضرت متجلی است، عالم وجود و اجتماع به نهایت کمال خود می رسد و اختلاف بین اهل ذقها از بین می رود. جمعی از عرفا نیز به واسطه کثیره درباره مهدی موعود و نحوه ظهور او گفتند: ان یرفع المهدی (۲) الخلافات الواقعة بین اهل العلم و یجعل الاحکام المختلفة فی مسألة حکماً واحداً و علم الله سبحانه، و یصیر المذاهب مذهباً واحداً، لعلیه السلام الامر علی ما هو علة فی علم الله، لا ارتفاع عن عین جسمه و قلبه، کما کان فی زمان رسول الله (ص)

تألیف اثر عظیمی مثل الهیات شفا و طبیعیات آن - جز کتاب حیوان و نبات - در مدت بیست و پنج روز بدون درد دست داشتن کتابی در این فن، در دوران حکمت و معرفت، فقط از عهده شیخ برمی آمده است و لا غیر. با این ملاحظات، دانشمند معاصر مصری که بر شفا مقدمه ای نوشته گفته است: فقط شیخ را فیلسوف اسلام به نحو اطلاق می توان معرفی نمود. اوست که بسیار شباهت به نفوس مستکفی با لذات دارد.

لذا استاد نامدار و وحید عصر ما در علوم نقلیه و عقلیه و مثنای ذوقیه امام عارف حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی تصریح فرموده اند: ایرادات مختلفی به شیخ در حکمت الهیه وارد است ولی با این حال در بین ارباب نظر و تحقیق «لم یکن له کفو احد».

شیخ با آن فکر جوال خود در مقام تفسیر چند سوره کوچک از سور قرآنی، چنان حالت خضوع و بندگی و سرسپردگی به خود می گیرد که آدمی را به حیرت و امیدارد و آنچنان اظهار عجز و کوچکی در مقام تفسیر این سور از خود نشان می دهد و سرتسلیم فرود می آورد که حتی برای آن متصور نمی باشد. با اینکه معروف است که شیخ اسماعیلی مذهب است، لون این مسلک در آثارش دیده نمی شود. او از سرآمد اولیا و سرور مردان امیرمؤمنان مرتضی علی (علیه و علی اولاده السلام) به «فلک المعرفة و خزینة العقل و مرکز دائرة الحکمة علی ابن ابیطالب الذی کان بین الصحابة کالمعقول بین المحسوس» تعبیر می کند. (۱)

دوره نضج حکمت متعالیه، دوران صدر الحکما صاحب اسفار و اتباع مکتب او می باشد، لذا خاتم الحکماء و العرفا امام خمینی تصریح کرده اند که حکمت متعالیه ملاصدرا و افکار تلامیذ و پیروان او را، حکمت یونانی دانستن ناشی از جهل محض است. ایشان نیز بارها می فرمودند: حکمت و فلسفه یونان نیز در مقام خود بسیار باید با اهمیت تلقی شود.

نگارنده بعد از بررسی کامل پیرامون افکار مشائیه و اشراقیه و آثار حکمای دوران صفویه و زندیه و قاجاریه و... به این مهم پی بردم که تعالیم عالی قرآن و احادیث صادره از عنبرت علیهم السلام، افکار فلسفی را تحت شعاع خود قرار داد و آثار ملاصدرا و اتباع او یک نوع علم کلام شیعی بشمار می رود (با حفظ مراعات قواعد مسلمة عقلی و عرفانی)، و لذا عالم بزرگ شیعی سید محسن شامی صاحب اعیان الشیعه، مسفاتیح الغیب و اسرار الایات و اسفار ملاصدرا را بهترین و زبده ترین علم کلام به روش ائمه شیعه می داند و منکران این حقیقت را مردمان جاهل مغرور شمرده است.

لذا خلافت امام مهدی (ع) نیز خلافت بدون واسطه  
ت و حضرت ختمی مقام از او تعبیر به خلیفه الله نموده  
ت و فی الروایات عن النبی: «ان الله خلیفه یتظهر... اسمه  
می و کنیته کنیتی...» و ورد فيه انه عليه وآبائه السلام:  
سببه رسول الله خلقاً وخلقاً...»

علوم ائمه به اعتبار اتصال به علم حق، حد و نهایت  
د و در طور مار ننگند «که بحر قلزم اندر ظرف ناید».  
یات ذاتیه و اسمائیه و فعلیه حق در مشکات و لایت خاتم  
یت محمدیه، ظهورات خاصی دارد که او را از جمیع اولیا  
یا ممتاز می سازد. (۳) تحقیق در این مهم جای مخصوصی  
د که با بحث ما رابطه مستقیم ندارد.  
و عن عیسی علیه السلام: «نحن معاشر الانبیاء نأتیکم  
نزیل، واما التاء ویل فسیاتی به المهدی (ع) فی آخر  
مان...» (۴)

### بیان علل مخالفت اشاعره و معتزله با فلسفه حیوه ظهور اشاعره و معتزله

در عصر حضرت ختمی مرتبت صوت الله علیه و آله  
سحابه، مردم در اصول و فروع به آن حضرت مراجعه  
نمودند و رسول اکرم مطابق فهم و درک مسائل مربوط  
اصول و عقاید را جواب می فرمودند (۵) و فروع فقهیه  
طایبات تکلیفیه شامل احوال همه مسلمین بود.

در قرآن و سنت مطالب بسیار دقیق و بیاریکی موجود  
ت که فهم آن از عهده عموم مردم خارج است، چه آنکه  
ه و خاصه نقل کرده اند که کلام الهی دارای حد و مطلع  
اهر و باطنی است، در برخی از روایات بطون قرآنی را  
ت و در پارهای از روایات هفتاد بسطن نیز  
ر شده است و هر بسطنی

صاحب به اشخاصی دارد، بسطن ششم آن به الوالعزم از  
ب و هفتم آن اختصاص به حضرت ختمی مقام و خلفا و  
بای خاص او دارد که در جای خود در این مورد بحث  
ه است و مطلع آن عبارت است از مقام تعین حق به اسم  
تکلم) و ما بعد مطلع عبارتست از مقام احدیت جمع که  
بر مذاق برخی از محققین، اختصاص به صاحب ارث  
مدی و وارثان ولایت کلیه او دارد که از آن به مقام خفی  
بر فتای ناشی از تجلی ذاتی و اخفی بنا بر بقای بعد از فنا  
یر کرده اند «الاتری ان مقدم السقوم و السباب الاعظم  
ینه هذا العلم و ساقیهم من مشرب الکوثر علی بن  
طالب کیف ابتده فی الاشارة الی عین الحقیقة بقوله:  
قیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشارة و محض تنزیه

الذات عن التعدد الاسمائی و اکده بقوله علیه السلام:  
صحوالمعلوم مع محو الموهوم ای فناء الرسوم الاسمائییه فی  
احدیة الجمع و قال: جذب الاحدیة لصفه التوحید. والی مقام  
الفرق فی عین الجمع اشار علیه السلام: الحقیقة نور یشرق  
من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره». عقاید  
شیعه را در اصول و عقاید باید در عرفان خاص اهل  
بیت علیهم السلام جستجو کرد که مشرب اهل بیت ما خود  
از احدیت جمع است.

علم کلام متکفل بیان سلوک راه باطن نیست چه طی  
سلوک راه باطن بعد از تکمیل قوه نظریه جز از راه مجاهدت  
بانهس و تبعات آن و تمحض در عبادت و طاعت و اقبال تام  
بحق و گذشتن از رسوم و تعینات، حاصل نمی شود و غرض از  
بعثت انبیاء، تهذیب نفوس و تطهیر آن از علائق دنیوی و عدم  
توجه به لذات آخروی و بریدن از ما سوی الله جهت لقاء  
حقت. (۶)

ارباب هم عالییه به غیر حق توجه نکنند و به غیر او  
نبردازند و اقتدا به امیر مؤمنان نمایند که فرمود: «ما  
عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً لجنّتک...»

خلص صحابه رسول اکرم و خواص از اصحاب ائمه به  
ارشاد آن بزرگواران موظف بودند که در تمام اعمال و افعال  
خود، حق را و وجهه همت خویش قرار داده و با تحمل عبادات  
و طاعات به خصوص ادای نوافل و قبول زحمت روزه (صوم)  
استحبابی منظور نهائی و غایت حقیقی حق را قرار دهند  
و قرب جوار حق که از آن به لقاء الله نیز تعبیر شده است  
نهایت آمل اولیاست. و لقاء الله نیز دارای مراتب است به  
حسب استعدادات و افراد و بیره آنان از ملکوت. مخلصان  
و اهل تقوی و صالحین و متقین این جماعتند و عرفای حقیقی  
ایشانند حال چه به این اسم خوانده شوند یا خوانده نشوند.  
بعد از غروب شمس نبوت و چه بسا در عهد ائمه برخی  
روش خاص ابداع کردند، پیری و مریدی و شیخی باب شد  
و رطب و یابس به هم بافتند.

علم حکمت نیز متکفل آنچه ذکر شد نمی باشد ولی  
چون تحمل عبادات شاقه در درجه اول کار هر کسی نیست  
و احتیاج به توفیق ربانی دارد و استعداد نیل به بمقام جذبه  
در همه نفوس نمی باشد و معرفت حق دارای درجاتی است،  
انسان مأمور است در صورت توانائی، عقل خود را با شرائط  
خاص بکار اندازد، چه آنکه در مستقلات عقلیه مثل علم به  
مبدأ و معاد و عوالم غیب و ملکوت و عوالم شهادت  
و خودشناسی یعنی معرفت نفس، احکام عقلیه حجّت است،  
و جای تقلید نیست. می توان به علم تفصیلی به اصول  
و عقاید آگاهی پیدا نمود و از زمره مقلدان خارج شد.  
باید دانست که تعلم حکمت نیز کار دشواری است

و نفوس غیر مستعد از ادراک صحیح کثیری از مباحث دقیق علم الهی محرومند. نوشتن احادیث وارد از حضرت رسول در دوران خلفا ممنوع بود و سؤال از متشابهات و محکمات از آیات نیز غیر از آیات احکام مطلوب نبود و علت آنرا در جای خود ذکر کرده‌ایم.

در مسائل غیر عقلی یعنی غیر مستقلات عقلیه از قبیل عبادات و اذکار و اوراد و احکام مربوط به نظام اجتماع و سیاست اجتماعی، عقل حکم ندارد. امور مذکور از دائره احکام عقلیه خارج است، احوال و نشئات بعد از موت و خصوصیات آن نیز از عهده عقل نظری خارج است و عقل به ارشاد نبوت و ولایت می‌تواند در این مسائل راه بجائی ببرد.

خلاصه کلام آنکه عقل در تحصیل معارف عقلیه و الهیه استقلال تمام دارد و توقفی در این امور به ثبوت شریعت ندارد چون تحصیل احکام یقینی به نحوی که موافق واقع باشد و مقدمات برهان به بدیهیات منتهی شود به نحوی که هیچ عقلی در قبول آن توقف نکند قهراً موافق با شرع خواهد بود و در صورت تعارض بین عقل صریح و قاعده شرعی، حکم شرعی را باید تاویل نمود و از اینجاست که گفتن در معارف الهیه دلیل عقلی حجت است و از همین راه اثبات شرع نمایند. اگر حکم عقلی حجت نباشد راه اثبات صانع و نبوت عامه و خاصه و مسقرون بودن آن با معجزه، مسدود خواهد شد. این نیز مسلم است که اگر عقل حکم کرد بر امری که نقیض آن ناچار (موقوف علیه) ثبوت اصل نبوت است، در چنین مسأله‌ای بین محققان اتفاق وجود ندارد.

نظیر علم حق به جزئیات، چون نفسی علم حق به جزئیات با اثبات اصل شریعت منافات دارد، چه عقل صریح حکم می‌کند که وضع سنن و قوانین الهیه و بیان احکام معاملات و سیاسات و آنچه مدخلیت در ایجاد مدینه فاضله و بیان عبادات و فرائض و نوافل و سنن و بالاخره آنچه که موجب قرب حق و وصول به معبود مطلق باشد توقف دارد بر علم حق تعالی بر جزئیات و اسراری که در عبادات و دیگر احکام الهیه نهفته است از عهده عقل بشر و فهم نوع انسان حتی انبیاء و اولیا خارج است. معلم ثانی و رئیس ابن سینا علم حق به جزئیات را نفی نموده و تصریح کرده‌اند که حق به جزئیات به نحو ثبات و عدم تغیر، علم دارد. چه آنکه

بین ثبات علم و تغیر معلوم، و بین ثبات و دوام فیض تغیر و تبدل مستفیض تنافی وجود ندارد، علم حکمی دارد و معلوم حکم دیگر و اختلاف در کیفیت علم است در مسأله حدوث زمانی عالم که گفته می‌شود اجماع علمای اسلام بر آن قائم است اصل درستی ندارد، چون مدرک این اجماع قابل خدشه بلکه نادرست است.

از «کان الله و لاشیء معه» و امثال آن حدوث ز فهمیده‌اند در حالتی که فصل حق از زمان، انسلاخ حق فاعل مباشر جسمانیات نمی‌باشد.

لذا برخی زمان حدوث عالم را زمان موهوم مننند امتداد وجود حق (العیاذ بالله) دانسته‌اند در حالتی زمان منتزع از حرکت است.

متکلمان عامه از اشاعره و معتزله، مخترع ز موهومند و برخی از علمای امامیه مثل آقا جمال خوانساری (جمال المحققین) و صاحب بحار مجلسی دوم به این امر ملتزم شده‌اند.

لذا مجلسی اعلی الله مقامه از ترس باران پناد ناودان برده و به کلی تجرد نفس و تجرد ملائکه مقرب را نفی کرده است و حکم به کفر قائلان به تجرد غیر کرده است، که میباید کسی بگوید در مجردات چون امکانی ذاتی کافی از برای ابداع مجرداتست، ناچار فیاض هیچ مستحق وجودی را از فیض خود مع نمی‌کند، قدم عالم لازم می‌آید. ایشان با چند روایت معدود اراده را از ذات حق نفی نموده است در حالتی کلیه روایات و آیات همیشه اراده بر فعل مقدم آمده است باز در جای دیگر گفته است: انسان بعد از معدوم می‌شود و اعاده معدوم نیز جائز است (۷) و دلیل وحدت صانع نداریم فقط عقل حکم می‌کند به وجود و نه وحدت آن و در اثبات وحدت به دلیل نقلی تم می‌کنیم. که به قول یکی از اکابر «نعوذ بالله من الزلات» روایات و

در تجرد نفس از ماده و تحقق نفوس قبل از تعلق به ابد از اندازه بیرون است و ندای «خلقتم لبقاء لاللف نزدیک است که گوش فلک را کر کند.

این مقدمه چینی برای آنست که ما در آینده متع اوهام کسانی خواهیم شد که خزینه علم آنان صاحب اق مذکوره است.

رد نمودن آنهمه اخبار صریح در تجرد و بقای نفس انکار صریح تجسم اعمال که از مسلمیات کتاب و سن است، از ترس آنکه نشود معاد جسمانی را ثابت نمود حالتی که با تجرد نفس و بقای آن می‌توان معاد را اث کرد و گرنه با فرض انعدام اجسام و اعاده معدوم بالا مرتکب حسنات و سیئات افرادی و معاقب و مثاب افراد دیگرند که:

گنه کرد در بلخ آهنگری  
به ششتر زدند گردن مسگری

مشتري پا برجای این اقوال مارکس و لنین و امثال  
ستند، نه مسلمان معتقد به ماورا الطبیعه و بقای  
در عوالم برزخ و مقبره اعمال و عبور از برزخ و ظهور  
م محشر و قیامت کبری<sup>(۸)</sup>

بر طبق دلائل متقنه عقلی و شواهد زیاد نقلی منشاء  
، صور نیهات و اعمال انسان در دنیا است، که در  
احکام آن ظهور می نماید و منشاء لذات آخروی نیز  
حاصل از اعمال و نیت است، که از آن به تجسم اعمال  
می نمایند.

اگر نفس مادی باشد و مانند بدن فانی شود، ملاک  
در بهشت و جهنم چه خواهد بود و این معنی از  
یاست که نفس از ماده تجرد دارد و کمتر مسأله عقلی  
دارد که این قسم از طرق مختلف بر آن برهان اقامه  
باشد.

هر عملی از زیبا و زشت منبعث از نیت، تأثیری در نفس  
که هرگز زائل نمی شود و انسان بعد از مرگ که از  
ب غفلت بیدار می شود هنگام مشاهده حضوری صور  
و نیت خود که صحیفه اعمال او می باشد ناچار اقرار  
ند که «مالهذا الكتاب لا یغادر صغیره ولا کبیره الا  
بها».

لذا در روایات کثیره است که مردم به صور اعمال  
محشور می شوند و مردم چند چهره چه بسا به صور  
د در صحنه محشر ظاهر گردند.

پس پوستان یوسفان  
برخیزی از این خواب گران  
ه گران یکسره اعمال تو  
رانند از غضب اعضای تو

به هر حال آنچه را که مرحوم علامه مجلسی «قدس  
پیرامون روایات وارده از طرق اهل بیت عصمت  
رت نوشته است، اغلب نوشته های او فاقد تدقیق علمی  
و در نظریات او از لطایف کلمات اهل بیت در توحید  
وص قرآن و اهل بیت ولایت بمعنای حقیقی آن و معاد  
یات بعد از موت نشانی نیست. کسی که نفوس  
، و نبویه را مادی بدانند چه حرفی می تواند در معارف  
بزند. باینکه در کلیه روایات و آیات قرآنی، اراده  
ف به ذات و مشیت، مقدم بر فعل و منشاء مستقیم افعال  
ذکر شده است و دلائل عقلی بر عینیت اراده نسبت به  
و بودن آن از امهات اسماء سبعه قائم است، به واسطه  
د چند روایت، اراده را از ذات حق نفی و العیاذ بالله آنرا  
فات فعل می داند که مبادا از تحقق اراده در حق، قدم

فیض لازم بیاید و در حالتی که از نفی اراده، لازم می آید که  
حق واجب مضطر باشد. بدون شک حق فاعل مختار است نه  
فاعل مضطر و موجب و در اختیار مشیت مأخوذ است. چه  
آنکه مختار، فاعلی است که در حق وی گفته شود «ان  
شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل» و اگر کسی پیدا شود که  
اختیار را از حق سلب نماید و یا قدرت و اختیار را، قدرت  
و اختیار موجود در حیوان بدانند و یا حق را فاعل موجب  
بدانند، ما را با او سخنی نیست. در قدرت حق نه قدرت  
ممکن، اختیار مأخوذ است.

حجت فرقه ناجیه شیعه محقق طوسی و آیت الله بحق  
و به تمام معنی علامه حلی تلمیذ نامدار او که اراده را نفس  
(داعی) و عین ذات می دانند و نفس انسانی را نیز مجرد  
و غیر قابل فنا می دانند و محققان امامیه از عصر ما تا از من  
بعد از شیخ مفید نفس را مجرد می دانند آیا به راستی کسی  
می تواند این اعظام را در زمره کفار بشمار آورد؟! مگر نه  
آنست که علامه حلی در مقام رد قائلان به عدم تجرد نفس  
که خیال کرده اند بنابر اختیار این قول لازم آید که واجب  
و ممکن از یک سنخ باشند و لازمه اشتراک در تجرد ترکیب  
است، فرموده است تجرد مفهومی سلبی است. فقیه محقق  
و حکیم دانا کاشف اللثام سید محمد اصفهانی و آقا حسین  
خوانساری استاد مسلم در نقلیات و عقلیات و محقق  
سبزواری صاحب ذخیره در فقه و مؤلف حواشی شفا و محقق  
ملا محمد تقی مجلسی اول که قائل به تجرد عقول طولیه  
و نفوس ناطقانه، آیا از زمره کفارند؟!

به راستی که تقلید از شیوه اشاعره و معتزله در اقوال  
و افعال افتخار بشمار نمی رود!

\*\*\*

کتابی چندماه قبل در مشهد منتشر شده است بنام  
«ابواب الهدی» تألیف آقا میرزا مهدی اصفهانی<sup>(۹)</sup>. این  
اثر را سید باقر فرزند مرحوم آقا سید عبدالحی یزدی  
بامقدمه های محققانه! به چاپ رسانده است. آنچه در مذمت  
فلسفه و عرفان در این مقدمه آمده است مأخوذ از مرحوم  
مجلسی است. نویسنده مقدمه، کلیه حکما و عرفا را در زمره  
کفار آورده است! باینکه همه مطالب مقدمه شیرین کاری  
است و حساکی از آن است که نویسنده  
عامی صرف است. حرفهای خنده آور نیز دارد مثلاً  
می نویسد: مولوی در کتاب مثنوی ص ۱۹۹ در دیوان  
شمس می گوید: «هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد.»  
دیوان شمس غزلیاتست و کتاب مثنوی کتاب دیگر اوست،  
کسی که فرق بین شعر مثنوی و غزل را نمی شناسد وارد  
معقولات شده است!

از جمله نوشته است: مؤلف (مرحوم آقا میرزا مهدی)

فرمودند: «مدتها به درس مرحوم صاحب عروه آقاسید محمد کاظم یزدی (فد) رفته و تا اندازه‌های خود را فارغ از آن دیدم، با آنکه نزد آقا سیداحمد کربلائی قریب بیست سال در علم عرفان کار می‌کردم تا آنجا که اکابر آن مرحله مرا استاد میدانستند».

آقاسید احمد قبل از سال ۱۳۲۰ هـ. ق در کربلا ساکن شد، لذا او را سید احمد کربلائی می‌گفتند و گر نه آن مرحوم از مردم طهران بود. مرحوم آقا میرزا مهدی که در ۱۳۰۳ متولد شده‌اند بهجه نحو معقول است که بیست سال بهدرس آقا سید احمد حاضر شوند.

مرحوم آقا سید احمد یکی از اکابر علمای شیعه در عصر خود بود، علاوه بر احاطه بر معارف خاص مائور از ائمه در فقه از بزرگترین فقهای عصر خود بود به نحوی که مرحوم علامه طباطبائی از استاد خود، فقیه و اصولی بی‌بدیل عصر خویش حاج شیخ محمدحسین کمپانی نقل کرده‌اند که من احدی را مانند آقا سید احمد حائری طهرانی متبحر در فقه ندیدم.

جمع کثیری از تجار طهران از ایشان درخواست می‌کنند که رساله عملیه بنویسد تا از او تقلید کنند و این نیز مسلم است. که اگر آن مرحوم تن به خواسته آنها در داده بود، جمع کثیری از تجار صاحب اعتبار طهران از او تقلید می‌کردند و این شهرت به بلاد دیگر سرایت می‌کرد. آقا سید احمد درس اخلاقی به روش ائمه می‌داد که خواص بهدرس او حاضر می‌شدند و او و آخوند ملاحسینقلی و آخوند ملافتحعلی عراقی استاد معارف السیهة

شیخ انصاری وسید بحر العلوم در عراق و آقا محمد بیدآبادی در اصفهان جزء سلاسل صوفیه صاحب مسند ارشاد ومدعی قطبیت و شیخی‌گری نبودند وطریق ائمه، جهت قرب به حق وجهه آنان بود. از سید احمد سرگذشت عبرت‌آمیز واحوال حیرت‌آور، ثقات نقل کرده‌اند و مرحوم سید کاظم عصار استاد مسلم در حکمت متعالیه و عرفان و فقیه و اصولی محقق از اجلة تلامذه شریعت اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی که مرحوم آقا سید محمود شاهرودی او را با هوش‌ترین شاگردان شریعت و آقا ضیاء می‌دانست، از آقا سیداحمد چند کرامت نفسانی نقل می‌کرد با آنکه آقای عصار به واسطه نبوغ ذاتی واستعداد کم‌ظنیری که داشت بندرت کسی را می‌پسندید، آن مرحوم می‌فرمود: یگانه کسی که بصر او به بصیرت تبدیل شده بود و پرده‌های ضخیم طبیعت را به واسطه کثرت عبادات و توسل در ادعیه او وارد و مواظبت دائمی بر اداء نوافل، از جلوی چشم خود برداشته بود، او بود و کسی را بدان مقام ندیدم. البته آقای عصار چون خود از جمله بزرگترین شاگردان حوزه عرفان آقا میرزا هاشم رشتی بود، اقرار می‌کرد که در عرفان نظری

آقا سید احمد به مرتبه میرزاهاشم نمی‌رسید، و در عملی بر او ترجیح داشت.

مرحوم عصار از مریدان خاص آقای حائری آقا احمد بود و از او تعلیم ذکر داشت و به نماز شب اها خاص می‌داد و دائماً لذکر بود هرگز از وجوه شرعیها انمود. چون فارغ‌التحصیل دارالفنون طهران بود فرانسه و ریاضیات خوب می‌دانست ومدتی هم در ف تحصیل علوم ریاضی و ادبیات فرانسه نموده بود، در مدرسه علوی زبان ریاضیات درس می‌داد و با هم تدریس فناعت می‌کرد و در طهران هم به مشاغل مبادرت نورزید و چون محیط منزل موافق طبع او گاهی بر سبیل مزاح می‌فرمود: مجاهد حقیقی منم

من درس آقای عصار نرفته‌ام ولی گاهی مسائل وغامض عرفانی و فلسفی را از او سئوال می‌کردم آن مطالب را با دقت وتصرف فکری خاص خود جواب می‌داد مرحوم آقا میرزا مهدی مدتها به روش خاص اساتید ملتزم بوده است ولی در این راه توفیق حاصل نکرد چون رسیدن به درجات سلوک باطن استعداد خاص دارد و چه بسا عالمان بزرگی که به این طریق مر نموده‌اند و ابواب مکاشفه بر آنها باز نشد. اشخاص چون عین ثابت آنان استعداد وصول به عالم کشف بوده است در اندک مدتی صاحب مقام و مرتبه‌ای شد در این کتاب ابواب‌الهدی که مفصل مورد نقد قرار خواهد گرفت مطلقاً مباحث فلسفی عمیق مورد قرار نگرفته است و گویا مؤلف هرگز قریحه مباحث فلا و عرفانی را دارا نبوده است.

مرحوم آقای حکیم و آقای میلانی اعلی مقامه‌امی فرمودند، ایشان از عرفان سر خورد به فلسفه افتاد. اینکه سید باقر نقل کرده است که ای گفته‌اند همه من را در عرفان استاد می‌دانستند با آنکه این کلام، گفته او باشد این نظر اهل خبره نیست اینکه آقا سید باقر نوشته است: استاد فرمودند حالت به من دست داد و متوسل به حضرت بقیةالله شدم در زرین که به گردن آن حضرت آویزان بود و وسط صد نوشته شده بود، «طلب‌المعارف من غیر نا اهل الل مساوق لانکارنا» علاوه بر اینکه این عبارت به این وسایق با دو لفظ مستحدث، کلام یک نفر عرب زبان نیست تا چه رسد به کلام خاتم‌الاولیا.

در عصر آقا میرزا حسین نوری امام زمان دیدن شده بود و در برخی از ازمه دیگر نیز، ولی ثقات هر روایها را مجعول خیال و در برخی از موارد، مورد خاص نیز با قید احتیاط تلقی می‌کردند، و شیخ انصاری مقام قدس فرموده بودند من حوصله شنیدن این حرر ندارم.

خود بعد از اتمام تحصیل دز سامراء و نجف به درس ملا عباسعلی فاضل از تلامیذ حاجی سبزواری حاضر می‌شد، احدی آنها را منحرف از طریقه اسلام نمی‌دانست. این گروه با تبلیغات خود، حوزه خراسان را متأثر ساخته و خود بنیة قوی علمی ندارند.

مرحوم آیت‌الله میلانی را که به حق از یک قرن قبل به این طرف، اصولی و فقهی محقق مانند وی دیده نشده است، به جرم آنکه استاد او حاج محمد حسین اصفهانی فلسفه هم می‌دانسته است، چنان او را مورد و هدف سهم خود قرار دادند که قابل توصیف نمی‌باشد. گاهی به اسم اینکه ایشان عقاید انحرافی دارد، طلاب را اغوا و از درس او منع می‌کردند و گاهی کوسج بودن آن مرحوم را منافی با مرجعیت می‌دانستند<sup>(۱۰)</sup>.

چند نفر از طلاب متدین وثقه به معنای واقعی گفتند: آقای حم گفت حقیقت محمدیه نیز ظلمت محض است. و این سخنی است به غایت ناصحیح.

زیرا حقیقت محمدیه یا حقیقت علویه یا حقیقت مهدویه معنای واقعی اسم اعظمند که «اولنا محمد اوسلنا محمد و آخرنا محمد» ناظر به اتحاد معنوی آنان با حضرت رسول می‌باشد.

گفتا به صورت ارچه ز اولاد آدم  
از وی به مرتبه (۱۱) ز همه حال برترم  
چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش  
گردد همه جهان به حقیقت مصورم  
خورشید آسمان ظهورم عجب مدار  
ذرات کائنات اگر گشت مظهرم  
ارواح قدس چیست نمودار معنیم  
اشباح انس چیست نمودار پیگرم  
بهر محیط رشعهای از فیض فائضم  
نور بسیط لمعای از نور ظاهرم  
روشن شود ز روشنی ذات من جهان  
گر پرده صفات خود از هم فرو درم  
فی الجمله مظهر همه اسماست ذات من  
بل اسم اعظم به حقیقت چو بنگرم

این حقیقت اطلاقیه در مقام ظهور به وجود حضرت ختمی مرتبت و رسیدن نبوت به کمال خاص خود به وجود یکی از افراد عترت در عالم ماده ظهور دارد «فالعالم محفوظ مادام فیه هذا الانسان الکامل و اذ ازال و فک من خزائن الدنیا لم یبق فیها ما اخترنه الحق و خرج ما کان فیها التحق بعضه ببعض و انتقل الامر الی الآخرة» لذا حضرت

ما شاگردانی که برای ایشان، آقا سید محمد باقر کرده است مرحوم استاد محقق حاج شیخ هاشم می‌فرمودند: بنده هرگز در مباحث معارف با او هم عقیده نبودم، چه آنکه ایشان به اشخاصی می‌کرد که من آنها را از افتخارات مسلمین می‌دانم. حاج شیخ غلامحسین بادکوبه‌ای هم بر همین بود. مرحوم حاج شیخ هاشم فرمود: ما می‌خواستیم مرحوم نائینی را برای ما تقریر کنند، بعد از آنکه حاج شیخ محمدعلی خراسانی کاظمینی مداینی بد، معلوم شد که کثیری از مباحث را ایشان به دیگر و مفاخر با آنچه در تقریرات است طرح نموده

ما مرحوم حاج شیخ مجتبی رحمة‌الله، ما در ذیل عمده‌ترین مسائلی را که او مهم تلقی کرده است تقدیر قرار خواهیم داد و کتاب توحید قرآن در اختیار است و وجود علمی هر شخص را باید در اثر علمی او در پندار مریدان او.

ما به این آقایان در قید حیات که مدعی انحصار طلبی کلمات ائمه‌اند، تذکر دادیم که اسفار و شرح فصوص می‌کنیم، شما بیائید<sup>(۹)</sup> همان مسائل موجود در اسفار و فصوص را برای حقیر و اصحاب بحث تقریر بعد از تقریر کامل چون این مباحث را باطل و منافی است می‌دانید، رد کنید و ما در نوار، فرموده شما را می‌کنیم. امکان ندارد به این کار تن در دهند، برخی

ما در هـمان رشته فقهیه نیز از عهده یک صفحه مکاسب و گنایه بر نمی‌آیند. لی موهوم در خیال خود پروراندند و به جنگ خیالات خود پرداخته‌اند. ما در حق بودن فلسفه و یا خلاف حق بودن این دو بحث نداریم، بحث در که شما وقتی عمق مطلبی را نیافته‌اید، چرا آنرا انکار و معتقدان به آن آثار را تکفیر می‌نمائید. این مطالب را برای آن طرح می‌کنیم که طلاب باهوش داد مستقیم الفهم خراسان، با هشیاری و آگاهی را مورد بررسی قرار دهند.

مر خراسان حکیم سبزواری بعد از اتمام تحصیل، لاصدرا را تدریس می‌کرد، اشخاصی مانند آخوند بین شیخ الاسلام از تلامیذ نامی شیخ انصاری و محمد سروقدی و دیگر علمای صاحبان مسند و قضات عالیمقام شرع به درس او می‌رفتند و بر علوم نقلی، مدرس شرح اشارات و اسفار بودند. ملا محمد فاضل از اعظم تلامیذ میرزای شیرازی، مسلم در فقه و اصول و حدیث و تفسیر، اسفار تدریس حاج میرزا حبیب خراسانی مجتهد معروف عصر

رسول فرمود: و انا والساعة كهاتين. و نیز ظهور حضرت مهدی علیه و آله السلام، از اشراف ساعت و قیامت است.

\*\*\*

دو عبارت از اوایل کتاب ابواب الهدی (۱۲) نقل می‌کنم و سپس متعرض مطالب تهافت می‌شوم. قال (فی ص ۹): و اعلم انه قد تواترت الروایات فی خلقه الا ظلة (سید باقر اضله ثبت کرده است) و الاشباح والارواح و انها زمانیه مخلوقه من اعلی علیین و من العلییین و ان ارواح الشیمة خلقت من فاضل طینه ابدان الائمة و ان نورهم (۱) نور قلوب شیعتهم و نور الحیات من العلم والعقل کلها افاضات من الله سبحانه الی ارواحهم و لیس ذات الروح نفس تلک الانوار، بل المخلوقات الاولیه الی ابداعها الله ما کان لها وجود و کان لها الوجود العرضی و ان روح الحیات تقاض علی الروح فی الرحم و ان الروح تخرج من البدن حال النوم و شعاعها متصله الی البدن....

و فی روایة الکافی الروح مستحک کالریح. و فی الاحتجاج ان الارواح نائمون فی حالة یقظة الابدان لایشعرون بانفسهم.

واشبهه علی الملائکه فی سبلة المعراج ان روح خاتم الانبیاء (ص) حقیقه ذاته و لم یعلموا ان هذا لانوار مفاضه علیه و هو یبصر بنور ربه

قال: (ص ۱۴) فی الکافی عن عبدالله سنان خلق العقل من اربعة اشیاء من العلم والقدرة والنور والمشیة... الی ان قال: فی الکافی عن ابی عبدالله (ع) و حجج الله علی العباد النبوی و الحجة فیما بین العباد و بین الله العقل.

واما فی العلوم البشریه العقل هو فعلیة النفس باستخراج النظریات عن الضروریات و لهذا لیس المعقولات عندهم الالکیلیات

قال (فی ص ۴۷): فنقول بحول الله مستمداً من رسوله و اوصیائه (ع) ان من ابده المفاهیم المتصوره عندهم مفهوم الوجود و من ابدا التصدیقات عندهم امتناع الاجتماع التقیض و ارتفاعهما و من نفس توهم المفهوم للاحقیقة الوجود یتظهر اشتباههم فان الوجود الذی هو بدیهی عند کل احد و هو نقیض العدم ذات الوجود و حقیقته و هو الظاهر بذاته و لا مفهوم له فان الفهم یكون بالوجود والفهم لا یتصور مفهوماً لانه خلاف ذاته، بل الوجود بنفسه ظاهر لكل احد ظهوراً ذاتیاً. فقول القائل: «مفهومه من اعرف الاشیاء» و کنهه فی غایة الخفاء « غلط، بل ینبغی ان یقال: «مفهومه من اغلط الاغلاط» و کنهه فی غایة الجلاء» انتهى

کلامه رفع فی الخلد مقامه. اینکه بیان شده است روایات در خلقت اظله متواتر است حرف خارج از اعتبار است، اصولاً متواتر در روایات نادر الوجود است در تواتر حدیث غدیر برخی مناقشه دارند و اینکه در عقلیات گاهی به روایات خاص از حضرت ختمی مرتبت و ائمه استدلال یا استشهاد می‌کنیم بدان علت است که برخی از روایات دارای مضامین

عالیه است که شک در صدور آن از معصوم نمی‌کند می‌فهمیم که بیان مضامین در یک حدیث با عبارات مصطلح در حکمت و فلسفه ولی مشتبه عالیتترین قواعد عقلی و ذوقی (ان اندازه که ما می‌فهمیم) عهدۀ غیر صاحب ولایت کلیه خارج است.

اصطلاح اظله، اختصاص به لسان عصمت دارد، ائمه از کینونت وجودی خود قبل از تجلی فعلی تعالی ظل نمودند و این ظل همان ظهور طینت یا عین ائمه در مقام واحدیت به تبع اسما و صفاتست. چون هر شیء عبارت است از نحوه تعین آن در علم حق و در مقام علم تفصیلی، به تبع اسما و صفات در مقام صفاتی ظهور تبعی دارند از آنها تعبیر به اظله شده لذا از حضرت صادق سؤال شده است: «اهی (الاظله) اولیس بشیء، قال (ع) الم ترالی ظلك انه شیء ولیس به یعنی: شیء، به تبع اسماء الهیه، ولیس بشیء، چو وجود خارجی موجود نشده‌اند. و یا آنکه بگوئیم جهت که ظلمت متقوم به صاحب ظلمت و به نفسها معتمد لان الوجود مطلقاً من صقع الحق. و ظل از جهت حکم ذی ظل فانی در محکی عنه است، لذا بر آن صادق شیء به اعتبار فنای ذی ظل و شیء نیست، به استقلال وجودی.

از ائمه (ع) مکرر سؤال شده است: «کیف فی الاظله...» فرموده‌اند: «کناشباح نوریه...»

در قرآن مجید به وجود منبسط و مشیت فعلیه، تعبیر شده است. فسال فی کتابه الی یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه «الم ترالی ربک مد الظل و لوشاء لجعل ساکناً، ثم جعلنا الشمس علیه از اینکه فرمود، ثم جعلنا الشمس علیه دلیلاً، معلوم می‌میرد از ظل محدود حقیقت محمدیه و مشیت ساریه و در واسعه امتنائیه حق تعالی می‌باشد. در حقیقت محمدیه به اسم اعظم تجلی می‌کند و اسم رحمان و رح سوادن اسم الله می‌باشند و این در قوس نزول است قوس صعود و سیر اسمائی حقیقت محمدیه تعین اول اعتباری فیض اقدس است که «أوذنی» کنایه از آن است این اعتبار آن حضرت و اولیاء محمدیین مظهر اسم ذاتی‌اند و اسم الله وصفی ظهور و جلوه اسم الله ذاتی

مظهر آن ماهیت ندارد، اگر چه به واسطه آنکه نخستین ذات است و از ترکیب مزجی معرفتیست لذا حق و وجود منبسط و مشیت فعلیه ظل آن ظل است. نیز در مقابل عدم نور و ظلمت است، لذا حقیقت همان نور حق منور سماوات عقول و ارواح و اراضی است و در این باب روایات وجود دارد. مرحوم میرزا چون نفس نبوی و ولی را مادی می‌دانند و من حیث لا یحقیقت محمدیه را نفس مظلم مادی می‌دانند علیه المجلسی و اذتابه و اتباعه و زملاکه، برخی از اتباع او



د که حقیقت محمدیه نیز، ظلمت است (نمود بالله من ه بهذه الكلمات).

هر مرتبه دانی از وجود ظل، مرتبه عالی است و لا نوار که نور صرف است حقتعالی می باشد که الشمس عالم وجود است و او حقیقت وجود است و د غیر او خالی از جهت عدمی نیست اینکه گفته شده است در خلقت اظله متواتر است باطل محض است و این که از آن به طینت تعبیر شده است موجودات واقع در ماده و زمان نیست بلکه در عالم فوق دهر به تعیین وجود دارند و ارواح انبیا و شیعیان خاص ائمه از ان ائمه خلق نشده اند، ابدان ائمه مدفون در قبور متبر که مدفونند. این که در روایت وارد است که «شیعتنا نوا من فاضل طینتنا» مراد از طینت، حقیقت نوری یا ائمه در مقام احدیت است و طینت به معنی تراب و نمی باشد. مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی به تبع سنی (۲) و فرق مختلف از متکلمان عامه و پیروان سلاطین سنت از ارباب حدیث و طایفه ضالّه معتزله و عره صریحاً تجرد نفس را انکار می کند و می گوید: لما بق بالعلوم الالهیه عدم تجرد النفس و فقرها و خلوها عن القدسیه یكون اساس قیام الرسول و نزول القرآن علی کر و تنبیه الناس عن نوم الغفلة... الی آخرها حرره فی (۸) من المطالب التي ینبوعها الطبع السلیم والذوق ستقیم.

نفس اگر استعداد قبول تجرد عقلی را نداشته باشد و تجرد قبول نور معنوی نمی کند. پس نفس یا باید در عالم فطرت نفسانی مجرد تام باشد یا در عالم حیوانی ای تجرد برزخی و مستعد از برای تحول جوهری بود عقلانی شود و از ناحیه تابش انوار الهیه و صوریه انسان بالفعل شود چه آنکه موجود مادی غیر قابل بل بمقام تجرد، قبول انوار الهیه نمی نماید و مساندت موجودات مادی هرگز به خواب نمی رود تا انبیا از نومت او را بیدار کنند. نفس اگر بالذات مادی و ظلمت ض باشد قبول حیات معنویه نمی نماید و قرب حق برای تصور نمی باشد.

مراد خداوند از خارج نمودن انسان به عالم نور، خارج شدن آن از ظلمات نفس بهیمی و حیوانی مستوغل در واتست و تبعات نفس اماره، ظلمات مترکمه بعضها فوق بعض است و تجرد برزخی مستصور است

نون سیر نفس در عالم حیوانی مانع ورود انسان که در نای وجود، حیوان بالفعل و ذاتاً متمایل به سیر در عوالم وانی است به عالم نور، می باشد، انبیا و اولیا برای این هاند که آدمی را از صور ظلمانی ناشی از سیر در عالم و دد به عالم نور منتقل نمایند و او را انسان بالفعل حب تجرد و عقلانی نمایند و صور نوری ناشی از علوم و

اعمال صالحه، منشاء فعلیت نفس انسانی می شود و او را از ظلمتکده نفس بهیمی و نفس اماره به مقام نفس مطمئنه سوق می دهند.

قول به مادی بودن نفس می تواند از وجوهی با کفر همسایه دیوار به دیوار باشد. ایشان نیز به تقلید مجلسی در عقاید نیز خبر واحد را (مانند طائفه اخباریه که از برکت انقاس قدسیه آقا باقر وحید بهیانی اعتبار مقدسه از وجود افکار آنها پاک شد) حجت می داند و سه روایت را هم احیاناً جزء متواترات قرار می دهد.

نفس ناطقه انسانی دارای انحائی از وجود است دارای مراتبی است قبل از نشأت دنیا که اخبار زیاد در این باب وارد است «خلق الله الالواح قبل الاجساد» نفس به کینونت عقلانی نه از آن جهت که نفس است در علل و مبادی عالیه وجود دارد، وجود برزخی در عوالم برزخ دارد و وجود مضاف به بدن به عنوان نفس دارد در دنیا، و وجودی بعد از نشأت دنیا دارد که آنهم در نفوس کامل متفاوت است چه آنکه انسان کامل محمدی، وجودی در عالم اجسام اخروی دارد و وجودی وسیع در عوالم عقلیه دارد که از آن به جنت افعال تعبیر کرده اند.

وجودی به حسب قوس صعودی در عالم اسماء الهیه دارد که از آن به جنت اسمائی تعبیر شده است، وجودی برتر از جنت اسمائی دارد که از آن اهل معرفت تعبیر به جنت ذات کرده اند. روایات کثیره شاهد بر آنچه که ذکر شد در کتاب مشایخ ما رضوان الله علیهم موجود است. سرالانبیا والاولیا علی علیهم السلام از فراق حق، سوز و گداز داشت و می فرمود: «کیف اصبر علی فراقک» و لقای حق غایت و نهایت عبادات و مجاهدات اولیا است. با مشاهده چنین مطالبی انسان یقین پیدا می کند که مؤلف ابواب الهدی فاقد استعداد یافتن مسائل عرفانی و حکمت الهی است.

ارباب علم گفتارند اگر همه تصورات و تصدیقات بدیهی باشند باید بشر محتاج به کسب علم نباشد، و اگر همه نظری باشند، باید بشر به هیچ چیزی در علوم ریاضی و فلسفی و عرفانی و منطقی و طبیعی و علوم نقلی و... علم پیدا نکند و باب معرفت ظاهری بر انسان مسدود شود. ایشان این مطلب را بباد تمسخر گرفته است اهل علم مفهوم وجود را از آنجا که اعم مفاهیم است بدیهی اولی می دانند و همین وجود است که مقسم از برای واجب و ممکن و مجرد و مادی و جوهر و عرض واقع می شود و بداهت آن فطری است، چه آنکه هر شخص صاحب شعور بسیار ناقص، بین وجود و عدم بدون تأمل فرق می گذارد و بالفطره می فهمد که شیء در عین موجودیت معدوم نمی باشد و نمی شود هم موجود و هم معدوم باشد و اهل فهم گفتارند: با اینکه مفهوم

وجود بدیهی‌ترین اشیاء است کسبه و حقیقت هر شیء خارجی به حسب علم حصولی قابل ادراک نیست و ما به علم بسیط اول مبداء و علت و مقوم وجودی خود را درک می‌کنیم و در ضمن این درک به علم بسیط، خود را درک می‌کنیم ولی این علم از غایت و وضوح مخفی است و کفر و ایمان بر علم مرکب و مضاعف مترتب می‌شود، لذا علم به توحید فطری است و به همین جهت انسان تن به تکالیف شرعی می‌دهد. وجود حق به حسب واقع مبداء ظهور کلیه موجودات و منشاء ظهور تمام مفاهیم ادراکی است پس خود اظهر اشیاء است ولی چون ما نمی‌توانیم به آن حقیقت احاطه پیدا کنیم و محیط حقیقی محاط نمی‌شود برای ما درک کنه ذات در غایت خفا است، بلکه ادراک حقیقت کوچکترین موجودات و نیل به حاق وجود این موجودات، جز به علم حضوری امکان ندارد و این اختصاص به حق دارد و ما از اشیاء مفاهیم جنسی و نوعی و فصلی ادراک می‌کنیم و بر همه اشیاء مفهوم عام وجود صادق است لذا بدیهی‌ترین مفاهیم است.

این همه در روایات ذکر شده است: انه تعالی شیء یا «هل یجوز اطلاشی علیه» معصوم می‌فرماید: شیء لا کالاشیا؛ مراد از این شیء مفهوم عام وجود است چه آنکه مراد شیئیت وجودی است نه ماهوی، چون حق ماهیت ندارد و چون اشیا ممکنه ظل وجودند نه حقیقت وجود، حضرت صادق فرمود: انه تعالی شیء بحقیقة الشیئیه. در برخی از روایات وارد است «انه تعالی احدی الذات و احدی الصفات» چون احد مبداء حقایق وجودیه و واحد به معنای حقیقی، حق اول است که نفس احد و واحد است نه ذات متصف به وحدت که کانه واحد بحقیقه الواحد و واحد حقیقی واحد نفس الامری او است «قل هو الله احد».

قال الاستاذ الاکبر فی العلوم النقلیه و العقلیه (۱۲) و وحید دهر فی المثارب الذوقیه: بدانکه بین محدثان و محققان اختلاف است در تجسم ملائکه الله. کافه حکما و محققین و بسیاری از فقها (مجتهدین) قائل به تجرد آنها و تجرد نفس ناطقه شده‌اند و بر آن برهان‌های متین اقامه فرمودند. و از بسیاری از روایات و آیات شریفه نیز استفاده تجرد می‌شود، چنانچه محدث محقق مولا محمدتقی مجلسی پدر بزرگوار مرحوم مجلسی در شرح فقیه در ذیل بعضی روایات فرموده است: که این دلالت کند بر تجرد نفس ناطقه، و بعضی از محدثین، قائل به عدم تجرد شده‌اند. و غایت آنچه دلیل آوردند این است که قول به تجرد منافی شریعت است و تصریح نمودند به اینکه مجردی جز ذات مقدس (۱۴) حق نیست.

و این کلام بسیار ضعیف است. زیرا که عمده نظر آنها دو امر شاید باشد، یکی قضیه حدوث زمانی عالم، که توهم شده مجرد بودن موجودی جز حق با آن منافی است. و دیگری فاعل مختار بودن حق تعالی است، که گمان

نموده‌اند با تجرد عالم عقل و ملائکه الله مخالف است. و هر دو مسأله از مسائلی مُتَنَوِّنه در علوم عالیه و عدم تنافی این قبیل از مسائل با مورد مجرد به وضوح پیوسته است، بلکه قول به عدم تجرد نفس ناطقه و عالم عقل و ملائکه الله با بسیاری از مسائل ال و کثیری از قواعد عقلیه و قواعد حقه، منافی است که اگر مجال بیان آنها نیست. و حدوث زمانی عالم را به آنطور این دسته گمان کرده‌اند، منافی با اصل مسئله حدس زمانیت است. فضلا از آنکه با بسیاری از قواعد الهیه نیز منافی است. و حق در نزد نویسندگان موافق با عقل و نقل آن است از برای ملائکه اصنافی است کثیره که بسیاری از آنها مجردند و بسیاری از آنها جسمانی برزخی هستند. «ولا یعلم جنود ربک الا هو» و اصناف آنها به حسب تقدر کلی آنست که گفته‌اند، موجودات ملکوتیه بر دو قسم یکی آنکه تعلق به اجسام ندارد، نه تعلق حلولی و نه تبدیری. و دیگر آنکه به یکی از دو وجه تعلق داشته باشند طایفه اولی دو قسمند: یک قسم آنان که به آنها ملائکه مهم گویند که مستغرق جمال جمیل و متحیر در ذات جلیلی می‌باشند و از دیگر خلائق غافلند و به دیگر موجودات توفیق ندارند.

در اولیای خدا یک طایفه هستند (۱۵) که چند می‌باشند. و چنانچه ما مستغرق بحر ظلمانی طبیعت هست و از عالم غیب و ذات ذوالجلال با آنکه ظاهر بالذات و ظهوری پرتو ظهور اوست به کلی غافلیم، آنها از عالم هر چه در اوست غافل و به حق و جمال جمیل او مشغولیم.

در روایت است که خداوند مخلوقات را دارد که نمی‌دانند خداوند آدم و ابلیس را خلق فرموده یا نه، قسم دوم آن هستند که خداوند آنها را وسایط رحمت خود قرار داد آنها مبادی سلسله موجودات و غایت اشواقند، و این طایفه را اهل جبروت گویند و مقدم و رئیس آنان روح اعظم ابد (لذا به عقل اول و روح و نور محمدی از آن جهت که واسطه ترقیم نقوش و جسدیه است به حقیقت قلم اعلی اطلاق کرده‌اند).

شاید آیه «تنزل الملائکه والروح» اشاره به این طایفه ملائکه باشد، و اختصاص به روح با آنکه از ملائکه است اشاره به عظمت اوست، چنانچه در آیه شریفه «یوم یقر الروح والملائکه صفا» اشاره به همان باشد.

بعد از ذکر مطلبی گویند «در روایت شریفه نیز وارد است که روح اعظم از جبرائیل و میکائیل است» ... برای هر موجودی، علوی یا سفلی، عنصری و وجه ملکوتی است که به آن وجه به عالم ملائکه منتقل و با جنود حیات پیوند است، چنانچه حق تعالی اشاره به ملکوت اشیاء فرماید «فسیحان الذی بیده ملکوت کلشی والیه ترجعون» چه از آن هر فرعی به اصل خود پیوندد. پس صور بساط و عنایات

بیات ملائکه موکلانند...» انتهی کلامه نقلته بعباراته بافادته و تذکراً باضاتته.

مؤلف ابواب الهدی و مرحوم مجلسی چون در ذهن از فلسفه و حکمت متعالیه و عرفان، امری مخالف مطلق یت اسلام و افکار ائمه ترسیم کرده‌اند سبب شده است سول مسلمانای از شریعت و مذهب امامیه را انکار د و در ضمن، احکام عقلیه در مسائلی را که همه ارباب از فقها و اصولیون و محققان متکلمان در آن اتفاق د، انکار نمایند.

روایات زیادی را در تجرد نفس و آیات قرآنیۀ داله بر نفس انسانی از سنخ ایدان و مادیات نیست تأویل و به سست نمایند. روایات صحیح مطابق با عقل را کان لم فرض نموده و به روایات نادری که مخالف روایات ه و مخالف حکم عقلمند، استدلال کنند.

در ابواب الهدی (ص ۸) آمده است نور العلم والعقل ات عن الله الی ارواحهم (شیعه) و لیس الروح نفس تلك الانوار بل المخلوقات التي ابدعها الله ... کان لها الکون العرضی کما فی روایة عمران یی، ان روح الحیات تقاض علی الروح فی الرحم...» اولاً چنین اگر در مقام ذات استعداد تجرد نداشته و ظلمت و میت صرف باشد چه نحوه روح حیات را قبول مند و یا آنکه اگر استعداد حیات در جنین قبل از نیل به ت حیوانی نباشد و فیض نور حق آنرا از مقام قوه حیات لیت نیابد به چه نحو متصور است که لفظ حی، یعنی ، وفعال به آن صدق نماید مگر روح حیات نحوه وجود ن نمی‌باشد.

آیا ابداعیات واقع در سلسله علل، وجود عرضی دارند رض موجودند. اگر بگویند غیر حق، جمله موجودات ، عرضی دارند، و مراد آن باشد که وجود بالذات از ربوبی است و موجودات بالعرض والمجاز وجود دارند، کلام را با کدام معیار عقلی می‌توان پذیرفت! «ان الروح من البدن حال النوم وشعاعها متصله الی البدن» این ت دارد براینکه روح مدبر بدن چون از سنخ عوالم ه، است، به عوالم غیب متصل می‌شود و سیر در عوالم ، یا عقلانی علی‌اختلاف استعداد الارواح می‌نماید

روح به نفس از آن جهت اطلاق شده است که از ماده ن و تجرد دارد و «نفخت فیه من روحی» دلالت دارد که روح از صقع ربوبی است و نفس بعد از تکامل داد قبول وجود تجردی می‌نماید که حق بعد از اخراج و استعدادات از قوه به فعلیت و رسیدن به مقام قوه ، به تجرد تام، آنرا به مقام فعلیت تجرد و تروحن ساند و در لغت روح به معنای «ما به حیات النفس» آمده و روح قدسی مرتبه اعلاّی روح و نفس ناطقه است

و اینکه در ذیل روایت مذکور آمده است «وقد تقبض روح الحیات والعقل والعلم من الروح» معنایش آن نیست که نفس بعد از نیل به مقام تجرد تام یا نیل به مرتبه روحیه مصطلح ارباب معرفت، کسه لطیفه پنجم یا چهارم از لطائف سبعة انسانیه است که محاذی روح اول و عقل و قلم اعلی به لسان نبوت و ولایت است. که لطیفه ششم مقام سرنفس متصل به مقام واحدیت می‌باشد، سیر نزولی و قهقرائی نموده و فعلیت خود را رها می‌کند. لذا از حضرت ختمی مرتبت منقول است که «اول ما خلق الله روحی» و «اول ما خلق الله نوری» و در لسان ائمه «اول ما خلق الله روح نبینا» و «کنا انوار قبل خلق السماوات» به عناوین مختلفه نقل شده است.

صاحب رساله «ابواب الهدی» آورده است: ففی روایة الکافی «الروح متحرک کالریح...» اینکه پیغمبر فرموده است «اول ما خلق الله روحی یا نوری» یا «اول ما خلق الله نور نبینا» قطعاً مراد ریح نیست، چون یکی از معانی ریح در لغت که جمع آن «اریاح» است و اریاح و ریح و ریح بمعنای «هوا، نسیم کل شیء» می‌باشد ولی ارواح جمع روح مثل روح الله یا روح القدس و نفخت فیه من روحی، ماخوذ از روح است و روح به «ما به حیات النفس و بقائها» قطعاً به معنای هوا و نسیم نیامده است چه آنکه نفخة الیهی به معنی هوا و نسیم موجود در عالم ماده نیست. مگر آنکه روح در «نفخت فیه من روحی» را همان هوا بدانند که، العیاذ بالله از ریه الیهی خارجی شده باشد!

مقصود از نور و روح و عقل که اول صادر است، نور معنوی دارای حیات ذاتی است و مجرد تام و فوق الستمام بالفطره است که به آن روح، به اعتبار تروحن آن از ماده و عقل به معنای مجرد بودن آن از ماده و مقدار، اطلاق شده است و انوار ائمه و حضرت ختمی مرتبت که در صدر وجود قرار دارند، نور عرضی نظیر شعاع قمر و نور شمس نمی‌باشند، و نور به این معنا اسم صفت الیهی متجلی در ائمه و اهل بیت، می‌باشد. شاید تشبیه روح به هوا از این باب باشد که روح نیز لطیف است ولی لطیف به معنای «انه لطیف خبیر» نه جسم لطیف. در غیر این صورت باید گفت این روایت منجوعول است و اصولاً تمسک به ظاهر مخالف نصوص و ظواهر کتاب و سنت و عقل، شرعاً و عقلاً ممنوع است.

مرحوم آقامیرزا مهدی صاحب ابواب الهدی به گمان خویش روایاتی جسته است که دلالت بر مادی بودن نفس کند. در صدر روایت مذکور آمده است «تخرج الروح من البدن حال النوم». مراد از حال نوم، ناچار نوم بدن است و روح اگر از سنخ مجردات نباشد و دارای مقام و مرتبهای مجرد از بدن نباشد و جزء مرکب جسمانی و حلول در بدن نماید، بعد از خروج از بدن، انسان می‌میرد و شعاع نوری متصل به بدن در حال خواب و سیر در عوالم غیب، دلالت دارد

براینکه نفس و روح دارای مرتبهای از تجرد است که بی‌نیاز از بدن است و مرتبه نازل آن با بدن اتخاذ دارد و به اعتبار اتحاد با بدن، خالی از قوه و استعداد نیست، لذا مادامی که به بدن تعلق دارد، قبول استکمال می‌نماید و بعد از آنکه جهت قوه که متقوم به بدن است به واسطه موت چه طبیعی و چه انحرافی از نفس توسط قابض الارواح گرفته شد، نفس دیگر قبول کمال نمی‌کند، و در مقبره اعمال خود در برازخ باقی است تا قیام قیامت کبری باذن الله تعالی.

صاحب ابواب‌الهدی از احتجاج نقل نموده است. «الارواح نائمون فی حالة یقظة الابدان (سیدباقر یقظة الابدان نوشته است) لایشعرون بانفسهم» روح چون از سنخ مجردات است نفس حضور و ظهور و به نفس ذات معرّا از آلات بدنی، خود را شهود می‌کند و در علم نفس به ذات خود علم و عالم معلوم متحد است ولی انسان به واسطه انغمار در طبیعت و انهماک در اوهام و پرمدهای پندار، از این ادراک که در غایت ظهور است غافل است و در ضمن ادراک ذات خود مقوم ذات خود را به علم بسیط به حکم «نحن اقرب الیه من حبل الوریث» شهود می‌کند به اندازه وجود خود، ولی به واسطه تبعات ناشی از نفس اماره، از این ادراک غافل است.

دوست نزدیکتر از من به منست  
وین عجب‌تر که من از وی دورم

مؤلف از ظهور روایت مذکور با مقدمهای که ذکر شد (روایت دیگر ظهور در آنچه که او فهمیده است ندارد)، می‌خواهد نفس را نیز مادی بداند و حاصل کلام او آن است که موقع بیداری بدن، نفس به خواب می‌رود، و در موقع خواب نفس، بدن در خواب است. گانه این دو موجود مابین به نظر او، هر کدام از روح و بدن هنگام خواب رفتن دیگری کشیک می‌دهد و این وظیفه را به صورت خدمت متقابل انجام می‌دهند و بعد از موت هر دو فانی می‌شوند کما یظهر من کلامه و صرح بفاء الجسد والروح الفاضل المجلسی والفرقه الضاله الاشعریه والمعتزله و اصحاب الحدیث من العامه. جمعی از فرق مسلمین تصریح کرده‌اند که موجود باید محسوس باشد، و غیر محسوس موجود نیست حتی حقیقت حق واجب بالذات.

\*\*\*

مکتب اصفهان در عصر صفویه محیط ظهور فلاسفه و عرفای نامی است. در حوزه تشیع و قبل از پیدایش دولت صفوی شیراز مرکز فلسفه و حکمت بود که اساتید بزرگی چون میرسیدشریف و محقق دوانی و صدرالدین دشتکی و غیاث‌العلماء منصور فرزند وی و محقق خضرمی، در این

دوران مصدر افاضت بودند ولی در فلسفه آنها لون و مشرب کلامی به نحوی بارز به چشم می‌خورد و به حق حافظ علوم عقلی بودند. با پیدایش میرداد میرفندرسکی، طالبان حکمت و ارباب ذوق به اصفها آوردند، در این شک نداریم که میرداماد و میرابوالفندرسکی که هر دوی این بزرگواران از مردم استرآب مشرب مشائی دارند ولی میرمحمد باقر داماد به نحوی بر میرفندرسکی ترجیح دارد و در حدّ خواجه نصیر مع به محقق طوسی قرار دارد. شاخص حکمای دوران صدر المتألهین است که نه تنها بر استاد خود ترجیح داد و اثر بی نظیر او اسفار، در زمان میرنوشته شده است، در امور عامه و ربوبیات و مباحث نفس بر قاطبه حد برتری دارد. مکتب اصفهان با وجود میرفندرسکی میرداماد و صدرالمتألهین و تلامیذ و پیروان این اساتید مکتب‌های پربرکت در دوران فلسفه است و رشد و فلسفه و رسیدن به نهایت کمال. برخی از دانشمندان سیر فلسفه در دوران اسلام اطلاع کامل ندارند، ع صفویه را عصر رکود و دوران قحط‌الرجال فلسفه دانستند و با را فراتر گذاشته گفته‌اند: یک شاعر حسابی در در صفویه دیده نمی‌شود و خیال کرده‌اند که دوران صفویه محیط حگام صفوی، محیط خشک مذهبی بوده است محیط رشد عقلی و شکوفائی ذوقیات و شعر و هنر. او دوران شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به واسطه س قشریون تند بر حکومت، این کلام تا اندازه‌ای صادق است چه می‌توان توقع داشت از محیط علمی و حوزه علمیه و شیخ‌الاسلام زمان، قائل به موجود مجرد غیر از حق تعالی را کافر بداند.

ولی باید توجه داشت که در همین دوران نیز اساتید بزرگی وجود داشتند که با تحمل مصائب چون عاشق بودند به درس و بحث گاهی بر سبیل خفیه و گاهی آشادامه می‌دادند. از مطالعه ریاض‌العلماء و بعضی از آثار به خوبی معلوم می‌شود که مدرس فن منقول نیز مختصر ذوقی داشت، با خواندن شعری از حافظ و مولوی یا نوشتن آن در کتاب خود متهم به صوفی‌گری می‌شود این اواخر (دوران سلطان حسین)، شیخ زاهد گیلان شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی را مردم مبتلا به خبط دماغ منابر لعن می‌کردند. قطب‌الدین نیریزی از عرفای آن در (جدّ مرحوم آقای میر شهاب‌الدین نیریزی) داستانها در زمینه نوشته است.

اینکه برخی از ناآگاهان و به تبع آنان بعضی ساده‌لوحان، تشیع را به اقسام متعدد تقسیم کرده‌اند گفته‌اند: تشیع علوی با تشیع صفوی و تشیع دیلمی دارد، ناشی از انحراف فکری یا سادگی است.

تشیع صفوی همان تشیع محقق کرکی مؤلف جامع المقاصد و تشیع شیخنا البهائی و سیدداماد و ملاحظ

بیض و آقاحسین خوانساری و صاحب ذخیره و کاشف نام و بالمثل همان تشیع شیخ طوسی و کلینی و صدوق و مگر اکابر پیرو حضرت صادق علیه و آله و اولاده السلام است.

مرحوم استاد نامدار عصر خود، در علوم نقلیه و عقلیه ملا اسماعیل خواجوئی در رساله شکوائیه نویسد: اوائل مردم به ما به نظر عداوت نگاه می کردند و را شریک و سهیم در زوال حکومت می دانستند در حالی که ما هم مثل همان مردم مصیبت کش عشرت رندان گذشته دیدیم.

بعد از آنکه افاغنه اصفهان را با سهولت تسخیر دند، باقی مانده از مدرسان و اساتید و طلاب فرار را قرار ترجیح دادند و جمعی قبل از سقوط اصفهان از سنگی مردند کتابخانه های زیادی را افاغنه به زاینده رود پختند و از هیچ جنایتی محمود و اشرف افغان فروگذار نمودند.

بعد از تطهیر خاک وطن از لوث وجود بیگانگان، جمع قلیلی اساتید طلاب را بخود جلب نمودند و این زمره از اساتید، رد می نیک سیرت و متقی بودند که با ساختن به زندگی پام با فقر و تنگدستی وظیفه مهمی را که روزگار بعهده آنها واگذار نموده بود، انجام دادند و خوب از عهده آمدند و اغلب آنان از اساتید جامع در علوم عقلیه و نقلیه بودند و اوهام و خرافات لازم اخباریگری در آنها دیده می شود.

شاخص آنان آخوند ملا اسماعیل خواجویی (م ۱۱۷۳ ق) مدرس نامی فقه و اصول و حکمت، و میرزا احمد ماسی (م ۱۱۵۹ هـ ق) استاد محقق در علوم نقلیه و عقلیه که آقا محمد بیدآبادی علاوه بر خواجوئی از محضر نیز استفاده کرده است و او شاید اولین شخص وینا بهترین شخصی است که به فلسفه به مشرب ملاصدرا رو برد.

آقا میرزا محمد الماسی از احفاد مجلسی اول است نه مجلسی دوم. از جمله این اساتید، آخوند ملا عبدالله حکیم (م ۱۱۶۲ هـ ق) و ملانیمای طالقانی مؤلف اصل الاصول: رساله مبسوط در معاد به روش به اصطلاح مستشرعه می باشند.

میرزا نصیر اصفهانی استاد نامدار در علوم ریاضی و بیئت و ملا محمد و ملا مهدی هرنندی اصفهانی از اساتید نام عصر خود از معاصران مذکورند.

این اعازم که جملگی به زیور علم و عمل آراسته بودند، حوزه اصفهان را دوباره رونق دادند، و آب رفته را به جوی برگرداندند با تحمل مشقات و مصائب دلخراش و بتلای به قحطی و آشوبی که دو باره بعد از مرگ نادر

وجود آمد این مشکلات ادامه داشت تا استقرار حکومت کریم خان زند (از مردم اطراف سلطان آباد عراق) و مصائب ناشی از رحلت کریم خان و پیدایش قحطی و زلزله که شرح آن در برخی از آثار دیده می شود.

بزرگترین شاخص علم حکمت در نیمه اول قرن ۱۲ و اواخر قرن ۱۲ هجری آخوند ملاعلی نوری (م ۱۲۴۶ هـ ق) شاگرد آقا محمد بیدآبادی (م ۱۱۹۸ هـ ق) و میرزا محمد تقی الماسی فرزند میرزا کاظم بن میرزا عزیزالله بن مولی محمد تقی مجلسی اول می باشد. آقا محمد معاصر است با فقیه و مجتهد نامدار ملا مهدی نراقی شاگرد آخوند ملا اسمعیل خواجوئی در علوم عقلیه و نقلیه و معاصران وی. تأثیر نراقی در حکمت الهی از ملاصدرا، به طور وضوح و آشکار در آثارش مشاهده می شود ملاعلی نوری اولین فیلسوف محقق است که به عمق افکار ملاصدرا پی برد و از ۲۴ سالگی تا چند روز قبل از رحلت بمسرای جاوید، لایق قطع آثار ملاصدرا را تدریس فرمود. او از حیث پرورش و تربیت شاگردان متمحص و ماهر در افکار آخوند ملاصدرا بر شخص ملاصدرا ترجیح دارد. در دوره طولانی عمر خود بالغ بر صد سال، چندین دوره اساتید بزرگی تربیت نمود. حقیق در چهار جلد منتخبات فلسفی، نحوه سیر فلسفه و عرفان را از زمان میرداماد و میرفندرسکی تا عصر آقاعلی و آقا محمد رضا بیان کرده است که با حواشی و تفسیر پرفسور کریم به زبان فرانسوی چاپ و منتشر شده است.

ترویج و احیای افکار و عقاید ملاصدرا، بحق ناشی از برکات نفس ملکوتی آخوند نوری است که در زمان ما تقریباً در آخرین مرحله قوس نزولی قرار گرفته است. نه در حوزه های علمیه فعلی فیلسوفی تربیت می شود و نه دانشگاه های مابینیه علمی جهت تربیت نیمچه استاد در عرفان و حکمت متعالیه را دارا است.

جان سخن آنکه آخرین فیلسوف و عارف در قرن ما همان امام دام ظلّه العالی هستند که به وجود آنجناب حکمت متعالیه و عرفان اسلامی به روش تشییع و عرفای محقق ختم خواهد شد و فتور و سستی و ضعف در علوم نقلیه ملموس و محسوس است. مرحوم شیخ عبدالکریم حائری اعلی الله مقامه، حوالی هفتاد سال قبل در منبر تدریس، فرموده بودند: سالیانی متممادی است که حوزه شیعه از مایه مصرف می کند و مصرف سرمایه به ورشکستگی می انجامد. دانشگاه های ما نیز مملو است از فوق لیسانس و مربی در کسوت استادی و ریاست دانشگاهی و معاونت دانشگاهی و چه بسا لیسانس به نام معاون پژوهشی و تحقیقاتی با سابقه ۶۰ سال تأسیس دانشگاه، که آینده خوفناکی را ترسیم می کند.

\*\*\*

قال الشيخ الغزالی فی آخر مقدمته علی کتابه

التهافت؛ و لنذكر الآن بعد المقدمات فهرست المسائل التي  
اظهر تناقض مذهبهم في هذا الكتاب و هي عشرون مسألة:  
المسألة الاولى، ابطال مذهبهم في ازليه العالم  
الثانية، ابطال مذهبهم في بديية العالم  
الثالثة، بيان تلبيسهم في قولهم ان الله صانع العالم، و  
ان العالم صنعه

الرابعة، في تعجيز هم عن اثبات الصانع  
الخامسة، في تعجيزهم عن اقامه الدليل على استحاله  
الهيين

السادسة، في ابطال مذهبهم في نفى الصفات  
السابعة، في ابطال قولهم: ان الاول موجود بسيط  
بلاماهيه

الثامنة، عن بيان ان الاول ليس بجسم السلي آخر ما  
ذكره في الفهرست

فالحري ان نقدم المسألة الثالثة على المسألة الاولى و  
الثانية، لان مسألة ازلية الفيض و دوامه

تبتني على مسألة اثبات الواجب و بيان حقيقة اسمائه  
الحسنى و صفاته العليا و انه لا جنس و لا فصل لحقيقته  
المقدسه و انه صرف الوجود الذي لا اتم منه و صرف الوجود

لا يتثنى و لا يتكرر و لا شريك له في الالهية و تقرير مسألة  
مهمة عظيمة يبتني عليها ازلية الفيض و انه تعالى احدى  
الذات و احدى الصفات و بيان ان جميع ما يتوقف على

فاعليته عن ذاته و هو الفاعل و الغايه و تثريب عقايد صاحب  
التهافت و اظهار فضايحه و الاعتراض عليه في جميع مازعمه  
حقا و تقبيح آرائه الفاسدة المخالفة للكتاب و السنة و تعقيب

مانسجه و لفته ابطالا و نقضا و شرطت على نفسى ان  
لا اعارضه معارضة جدل و مغالطة و مشاعية.

### □ (المسألة الثالثة)

قال صاحب التهافت: «وقد اتفقت الفلاسفة سوى  
الدهريين على ان للعالم صنعا، و ان الله هو صانع العالم و  
فاعله و ان العالم فعله و صنعه، و هذا تلبيس على اصلهم، بل  
لا يتصور على مساق اصلهم ان يكون العالم من صنع الله من  
ثلاثة اوجه:

الاول وجه في الفاعل (ب) و وجه في الفعل (ج) و وجه  
نسبة مشتركة بين الفعل و الفاعل اما الذي في الفاعل فهو انه

لا بد ان يكون مريدا مختارا عالما بما يريد، حتى يكون  
فاعلا لما يريد، و الله تعالى عندهم ليس مريدا، بل لا صفة له  
اصلا، و ما يصدر عنه فيلزم منه لزوما ضروريا. (تهافت چاپ

دارالمعارف مصر به تصحيح سليمان دنيا ص ۱۲۰) اقول:  
اينکه گفت، فاعل عالم امکان بايد مرید و مختار و عالم باشد  
تا فاعل مرید باشد، کلام صحیحی است و براین اصل  
حکمای الهی اتفاق دارند و علاوه بر اراده دارای صفاتی

دیگر نیز هست مانند حیات و سماع و بصر و قول و قدرت  
از این صفات به امهات اسما تعبیر کرده‌اند.

اما اینکه گفت فلاسفه صفات را از حق نفی کرده‌اند  
مانند معتزله به صفات کمالیه قائل نیستند، سخنی است  
ناصواب که یا باید حمل بر کذب شود و یا حمل بر

بی‌اطلاعی از مذهب فلاسفه. فلاسفه در حق اول، صفات  
زائد قائل نیستند، صفات را عین ذات حق می‌دانند، چو  
لازمه زیادت صفات که غزالی به تبع مشایخ اشعری خو  
قائل است، خلو ذاتست از کمالات ذاتیه و عدم اتصاف ذات

به علم مثلاً به این معنی که ملاک عالمیت حق به ذات خو  
و اشیاء، متأخر از وجود حق باشد. ذات فاقد حیات و عل  
امکان مبداء انبعاث علم و حیات ذاتی باشد. چون حیات  
زائد بر ذات می‌داند باید علم را نیز زائد بدانند. اگر صف  
علم که کمال ذات است در مرتبه متأخره از ذات باشد به چ  
نحو ذات خود را درک می‌کند، صورت علمی متأخر از ذات  
به چه نحو منکشف یا مبداء انکشاف ذات می‌باشد، و ذات  
معرأ از علم و حیات میت و ظلمت صرف است.

در علم حق به اشیا نه علم به ذات، ممکن است کسی  
بگوید: حق عالم به ذات است و علم به ذات ملازم است ب  
ظهور صوری اشیا در مرتبه متأخره از ذات و نفس علم ب  
ذات مستلزم علم به اشیا است چون تحقق صور علمیه در  
مرتبه ذات مستلزم کثرت است حق به تعقل ذات مبداء

صور علمی به اشیا در مرتبه متأخر از ذات باشد. اما قول  
به خلو ذات از کلیه صفات کمالیه ملازم است با صدور این  
صفات از ذات بدون مسبقیت این صفات به علم و اراده و  
قدرت و قول (کلام) و دیگر صفات ذاتیه.

به تقرر دیگر، تحقق علم و اراده و قدرت و دیگر  
صفات کمالیه، چون این صفات منبث از ذات و در مرتبه  
متأخره از ذاتند، ناچار باید ذات علت این صور کمالیه  
صور معلول ذات و حادث به حدوث ذاتی باشند و حادث  
ذاتی و قدیم به قدم ذات، به این لحاظ علم ناشی از ذات  
باید منبث از ذات و مسبوق الوجود به علم مبداء ظهور علم  
باشد این کلام در قدرت و اراده و دیگر صفات کمالیه جاری  
است، چون اراده زائد بر ذات و معلول ذات است  
باید مسبوق الوجود به علم و قدرت و اراده و بالاخره ظاهر  
از ذات متصف به حیات باشد، چون معنی کمال فاقد کمال  
نمی‌باشد.

غزالی چون کلیه صفات کمالیه را زائد بر ذات  
می‌داند، ناچار علم به ذات نیز باید زائد بر ذات باشد چه  
آنکه حیات را اشاعره زائد می‌دانند و در علم، حیات معتبر  
است. ممکن است کسی بگوید چون اشاعره حق اول را  
مجرد می‌دانند ناچار علم به ذات را عین ذات دانسته نه  
زائد بر ذات و علم به غیر و اراده و قدرت و حیات و دیگر  
صفات کلیه زائد بردانند. جواب آنکه اگر اراده و قدرت و  
حیات و دیگر صفات کمالیه عین ذات نباشند، باید حق در

تیه ذات معرا از صفات کمالیه و صفات زائد بر ذات  
نند، ناچار صدور اراده و قدرت و اختیار مسبوقند به  
ده و قدرت و اختیار و علم مقدم بر صفات عرضیه. لازمه  
ن قول تسلسل یا عینیت این صفات با ذات می باشد و یا  
زم است با دور یا تأثر حق در صفات کمالیه از غیر خود.  
غزالی چون از تصور اینکه چه نحوه امکان دارد صفات  
خالقه با ذات متحد باشند عاجز است، به زیادت قائل  
ت.

و شیخ برای دفع توهم در آثار خود مکرر گفته است،  
ایر مفهومی صفات، منافی اتحاد وجودی این صفات  
می باشد «وان الاول لا یتکثر لا جل تکثر صفاته، لان کل  
حده من صفاته اذا حقت تکون الصفة الاخری بالقیاس  
به، فیکون قدرته حیاته و حیاته قدرته، فهو حی من حیث  
قادر و کذافی سایر صفاته» (۱۶)

مختار و مرید و قادر مطلق موجودی است که اختیار و  
ده و قدرت و حیات عین ذات او باشد و غایت فعل او نیز  
من وجود او باشد و گر نه مختار و مرید مستقل و قادر  
بی الاطلاق نخواهد. غزالی در (تهافت) به زبان فلسفه  
نا نیست و در مقاصد الفلاسفه صرفاً به ترجمه حکمت  
ذیه و تحریر السفاظ و اصطلاحات پرداخته است

ون آنکه عمق مطالب را درک کند (۱۷) و نقل عن  
اذقلس الحکیم: «انتمعالی و ان وصف بالعلم والوجود  
ارادة والقدرة و لیس هو معانی متمیزة تختص  
ذمالاتها بالمختلفة، لکن كما اننا نقول لكل واحد من  
جودات العالم انه معلومه و مقدوره و مراده و فیض جوده  
غیر آن یتبث فیہ معانی شتی و کذلک نصف موجودها  
علم والوجود والاراده والقدرة» (۱۸) و ان کان احدیاً فرداً...  
کلام مذکور در نهایت اتقان است و لئ کسی که وقتی  
ناده می کند شیخ ماهیت را از حق نفی می کند در  
برت فرو می رود و قهراً به اصالت ماهیت و اعتباریت وجود  
تل است، از درک نحوه انطوای مفاهیم متغایرة متکثره در  
نود واحد بسیط، عاجز است، کسی که به این حقیقت  
ست نیافته باشد که کلیه صفات کمالیه وجود، در عین  
بود مستهلکند، نباید توقع حل این قبیل از غوامض  
کمیه را داشت. کلیه مطالب او در مقام رد فلسفه از  
ولاتی است که ذکر شد، به راستی چه می توان کرد که:  
لدهر دهر و الزمان زمان مردم موسی را به نبوت قبول  
زدند، گوساله را به خدائی قبول کردند.

پایان

درجان و روان بوعلی عشق علی  
چون شیر و شکر بهم درآمیختند  
۲. رساله النبوه والولایه للقمصری ط مشهد ص ۹۴.  
۳. باید از این مهم غفلت نکرد که آن جناب خاتم ولایت کلیه محمدیه  
«علیه و اولاده السلام» است ائمه علیهم السلام دارای نفوس مستکنی  
بالذاتند و بمعلم بشری احتیاج ندارند.

۴. تاویلات عارف محقق ملاعبدالرزاق کلشی اول سورة بقره.  
۵. بعد از غروب شمس نبوت متصدیان خلافت بعنوان حسینا کتاب الله،  
مردم را از فیض محضر خاتمالاولیا محروم نمودند و خود آنها نیز  
ظاهری از اسلام فهمیدند و بغوامض کتاب در توحید به معنای حقیقی و  
مسائل مترتب بر آن وقوف نداشتند، خواص صحابه به امیر مؤمنان رجوع  
می کردند و نوبتی که خلافت ظاهری به آنحضرت تسفویض شد،  
مشکلاتی برای او بوجود آوردند و در مدت کوتاه خلافت خواص اصحاب  
آن جناب به وی در مشکلات دینی رجوع می کردند. بعد از شهادت آن  
حضرت مردم جز جمع قلبی از فیض وجود عترت که فهم عمیق اصول و  
عقاید در قرآن اختصاص به آنان دارد، گاهی آشکار و گاهی در خفیه به  
ائمه رجوع می کردند، آنچه از ائمه در اصول عقاید و فروع احکام باقی  
می ماند ناشی از مجاهدت اصحاب و مریدان خاص آن بزرگواران  
می باشد با موانعی که سرراه آنها بود و شیعه از فیض حضور اکثر ائمه  
محروم بودند، بسیار مهم و زبان و قلم از بیان ارزش همین روایاتی که  
در دسترس ماست عاجز است. چون عموم مردم به واسطه غصب خلافت  
از فیض حضور ائمه محروم ماندند و آنچنان بنیه علمی در مدعیان کاذب  
وجود نداشت که همان مسائل مربوط به مبدأ و صفات او و عوالم غیبی  
و احوال نفوس بعد از مرگ در آخر و کیفیات نشئات بعد از موت که از  
مستقلات عقلیه بشمار میروند، به وجه نسبتاً صحیح تقریر نمایند، و  
از طرفی دیگر قرآن کتاب عظیمی است که دارای ابعاد مختلف است و  
فقط فهم صحیح آیات ذات و صفات و افعال و مباحث خلق اعمال و  
دیگر مباحثی که مورد اختلاف واقع شد اختصاص به «من خوطب به»  
دارد از هر گوشه ای صدائی درآمد و هر فرقه ای رأی خاص اختیار کردند  
در اعتقادات بظن اکتفا کردند و بالاخره جمعی به الحاد تفویض و تنزیه  
صرف و فرقه ای به کفر تشبیه و تجسیم گرفتار شدند، معتزله بسند از  
ترجمه فلسفه و قبل از دوران نضج آن آنرا در علم عقاید و کلام وارد  
ساختند و اشاعره که خود را اهل سنت می دانستند، در مستقلات عقلیه  
بمطوهر عمل کردند و دچار الحاد جبر و تشبیه محض و معتزله نقطه  
مقابل آنها قرار گرفتند و همین اشاعره که در اصول بمطوهر بسنده  
کردند در احکام فرعی به قیاسات و استحسان عقلی تمسک نمودند و  
مبانی هر دو پایه مبتنی بر مشهورات و جدلیات می باشد، اشاعره معتزله  
را از باب به کار گرفتن مبانی فلسفی ناپخته و درک نشده، تکفیر نمودند  
و مخالفت با فلسفه از اشاعره شروع و به معتزله سرایت کرد و شیعه  
مدتها با فلسفه مشکلی نداشتند، لذا برخی از عاقله عمیا شیعه را به  
پهروی از فلاسفه متهم کردند، چون مبانی شیعه با فلسفه سازگارتر از  
مشرک متکلمان اشعری و معتزلی می باشد. فلاسفه حق را صرف وجود و  
صفات کمالیه را عین ذات می دانند، نفس در نزد پیروان ائمه بعد از  
فناهی بدن باقی است ساکنان عوالم ملکوتیه و نشئات غیبیه مجرد از  
ماداند، شیعه نیز مانند فلاسفه به کفر تشبیه و الحاد تفویض اعتقاد  
ندارند ولی منشأ عقاید شیعه کلمات ائمه است که در عین اشتراک با  
مبانی مهم فلسفی دارای مزایای خاص ناشی از افاضات صاحبان ولایت  
کلیه است که نه به تشبیه صرف و نه به تنزیه محض معتقدند و جمع بین  
تشبیه و تنزیه یا تشبیه در عین تنزیه اختصاص به ائمه دارد کما سیاتی  
انشاءالله.

۶. حضرت ختمی مرتبت فرموده اند «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» و  
مخاطب به خطاب: «انک لعلی خلق عظیم» می باشند.

۷. به یاد دارم که مرحوم آیتالله العظمی بروجردی نورالله ضریحه در  
بحث طلب و اراده، اراده را عین ذات دانستند و چند روایت دال بر اینکه

تا پادۀ عشق در قدح ریختند  
واندر پی عشق عاشق انگیختند

اراده حق فعل اوست رد کردند. بنده در وشنوه از ییلاقات اطراف قم خدمتشان عرض کردم چرا مرحوم مجلسی اراده را از ذات نفسی کرده است و نیز سؤال کردم چرا آن مرحوم مجرد نفس را انکار کرده است. مرحوم آقای بروجردی فرمودند از همه اینها که گفتم بدتر آنکه گفته است بوجود واجب دلیل داریم ولی بروحدت آن دلیل نداریم لذا به دلیل نقلی استدلال می‌کنیم.

فرمودند، از مرحوم علامه مجلسی نباید توقع تحقیقات عمیق فلسفی و کلامی داشته باشی، آن مرحوم را به عنوان یک محدث متبحر که در نقل احادیث و اخبار غیر قابل اعتبار بحسب مضمون نیز روگردان نبود و یک فقیه اخباری یا (بین-بین، نه اخباری محض نه اصولی صرف) قبول کرد. آن مرحوم خود نمی‌بایست در این معضلات وارد می‌شد و تجرد نفس مورد اتفاق صاحبان ادیان سماوی است. و تجرد ملائکه نیز امری مسلم است.

همه آنها که در آن مجلس بودند به رحمت ایزدی پیوسته‌اند، غیر از جناب آقای حاج میرزا ابوالحسن روحانی.

۸. در مقدمه زادالمعاد راجع به شجاعت شاه سلطان حسین (که از آن بی‌نول ملاحسین ساختند و در مدرسه چهارباغ حجره برای او دستوپا کردند و شرح لعمه به او درس گفتند) یک مرد شجاع و دلاور ساخته‌اند که اگر آدمی شاه مرحوم را در محیط زندگی خود نبیند گمان می‌کند حیدر کراری دوباره خدا خلق کرده است.

۹. به اعتقاد حقیر محرر این سطور، این جماعت به اخباری مسلکان شباهت دارند زیرا لسان حال آنها این است که: حجیت تمسک یعنی چه، حجیت ظواهر در فروع و عدم حجیت آن در عقاید یعنی چه، عدم جواز تمسک به عام در شبهات مصداقیه چه معنی دارد، استصحاب یعنی چه، اصل مثبت واسطه خفی یعنی چه. اگر این حرفها درست بود، ائمه خودشان بیان می‌کردند. مگر ملاً امین استرآبادی نگفته است، اسلام دومرتبه خراب شد، بار اول در ثقیفه بنی ساعده و بار دوم زمان علامه حلی لثروبیجه اصول العائمه. در مقابل ائمه نباید اجتهاد کرد، چه در اصول عقاید و چه در فروع. کلام ائمه حجت مطلق است، ظاهر باشد یا نه، متواتر باشد یا خیر واحد، ضعیف یا غیر ضعیف. باب علم نیز منسند نیست هر خبری در آن ابوابی از علوم نهفته است در لسان برخی از آنها شنیده شده است که احکام شرعی امور اعتباریست یعنی چه؟ شأن شارع بالاتر از آن است که امور اعتباریه جعل کند.

خیلی این حرف مایه برمی‌دارد که آدمی چشم خود را بسته و بگوید: این نکته از مسلمیات است که خلفا برای بستن در خانه ائمه فلسفه را از یونانی به عربی ترجمه کردند و انسان وقتی دنبال علل و منشاء ترجمه آثار حکمای قبل از اسلام می‌رود، عین و اثری از این امر نمی‌بیند.

معظم مباحث فلسفه طبیعیات و ریاضیات و علم طب و علم اخلاق و منطق و قسمتی نیز الهیات است که به افکار و حقایق کتاب و سنت نزدیکتر از تلفیقات کلامیه اشعریه و معتزله است و در حقیقت فلسفه مشائیه به تمام عیار خصم آشتی‌ناپذیر با الحاد تفریض و کفر تجسیم است که حکومت بنی عباس به مقتضیات زمان، گاهی جانب اعتزال و زمانی جانب مسلک جبر را تقویت می‌کردند و عرفان نیز مستقیماً مأخوذ از اسلام است و صله تامه تصوف و تشیع موجود است. این نیز مسلم است در طبقات صوفیه نیز مشکلاتی وجود دارد و در فرق شیعه نیز اختلاف در افکار کم نیست و در فرقه جعفریه و مذهب حقه اختلاف کم نیست و تعارض افکار بسیار است.

۱۰. مرحوم حاج شیخ محمدحسین علاوه بر احاطه بر علوم اسلامی در زهد و تقوی از نوادر بود، آن مرحوم سجده‌های طولانی دوساعتی ساعت داشته است.

۱۱. مراد از مرتبه حقیقت کلیه محمدیه است که «آدم و من دونه تحت لواءه».

۱۲. بر این کتاب و کتاب توحید قرآن نقد تفصیلی نوشته‌ام که جداگانه چاپ می‌شود تا معلوم شود این آقایان از برای شانه خالی کردن از غور در مشکلات معارف حقیقیه اهل بیت، نام درس خود یا کتاب خود

را معارف می‌نامند و همه معارف آنها در چند صفحه خلاصه می‌شود از این قبیل که اراده صفت فعل است، نفس ناطقه جوهر مظلوم است، حقیقت محمدیه نیز ظلمت است قرآن همیشه از تنزیه ذات صحت می‌کند، حکما به تشبیه قائلند... که فلسفه را دشمنان آل محمد یونانی به عربی ترجمه کردند که در خانه اهل بیت را به بندند و از قبیل اوهام مجعول ذهن خود را، معارف ائمه می‌دانند.

این قبیل اوهام که در امثال کتاب ابواب‌الهدی و توحید قرآن آمده است، از آثاری است که مرگ آن توأم با وجود آن می‌باشد و قدرتمندتر از اینها در علمیات چون تهافت غزالی و التمسع شهرستانی که خواجه طوسی بر آن نقد بیه عنوان التمسع علی المصارع و محصل فخررازی که حجت فرقه ناجیه نقدالمحصص به عنوان رد بر تمویهات وی نوشته در تاریخ فراموش شد و به «و اما الزید فیذهب...» مورد اعراض قرار می‌گیرد ولی فلسفه و اسلامی به راه خود ادامه می‌دهد.

حقیر در دوران طلبگی به واسطه چنین گفتارهایی مباحث فلسفه قید احتیاط تلقی می‌کردم. ولی به درس شرح تجرید علامه حاضر شدم چون علامه از اکابر مجتهدات و استاد او خواجه بزرگ متکلم شیعی و از اکابر محققان در دوران اسلامی است. در این مبارک کتیرات ندیدم. بعد که منظومه و شوارق خواندم به بیان که مخالفان فاقد درک افکار اعظم و غیر آشنا به اصطلاح فلسفی می‌باشند که هر علمی زبان خاص دارد و تعلم آن نیز قبیض خاص لازم دارد. مرحوم آقامیرزا احمد آشتیانی از پدرش میرزا آشتیانی اعلی‌الله مقامها، نقل فرمودند یکی از افاضل تلامیذ که سخت مخالف فلسفه بود از شیخ سؤال می‌کند نظر شما راجع به فلاسفه اسلام چیست، شیخ می‌فرماید من علم کلام خواندم گاه کتب فلسفه مراجعه می‌کنم می‌فهمم که این جماعت زبان مشخص بقوه دارند این قسم نیست که شما بتوانی بدون قرائت فلسفه اظهار نظر کنی از صاحب مثنوی از شیخ سؤال می‌کنند می‌فرماید من گاهی برسبیل تفنن مثنوی را مطالعه می‌کنم یک شعر عالی که من را سخت تحت‌تاثیر قرار داده است:

اهل دنیا از کهنین و از مهین  
لعناله علیهم اجمعین.

۱۳. اسرارالسلوة اثر منیف و بی‌نظیر، تفسیر سورة قدر ص ۲۳۷، تألیف امام عارف حضرت آقای خمینی ادام‌الله ظلاله. تفسیر حمد و توحید نیز در همین اثر چاپ شده است که از بهترین محسوب می‌شود که تقریب این قبیل از تحقیقات یکون من خذافاته حفظه الله و ادبیت برکاته.

۱۴. علاوه بر آنچه که ذکر فرموده‌امند، قائلان به اقوال مذکور کرده‌اند اگر غیر از خداوند، موجود مجردی موجود باشد سنن بین علت و معلول لازم می‌آید.

۱۵. محققان ملائکه جلالیون را برخی مقدم بر روح اول که واسطه کلمات وجودیه است دانسته‌اند و برخی در رتبه عقل و سرخ کاملان را که در عالم ماده محکوم به حکم قطب نیستند، و دائم حال هیمانند مظهر یا از سنخ ملائکه مهمیمن می‌دانند. برای تحقیقی و مفصل درباب رجوع شود به مقدمه نگارنده بر تهذیب ابن‌ترکه (مراد از قطب اقطاب محمدیه است علیهم‌السلام).

۱۶. تعلیقات و مباحث صفات در شفا و نجات و مبدأ و معاد.

۱۷. قسمت اخیر را با فرصت اندک نوشتم و در شماره بعد مجله مرام او را تقریر و به تشریح آن می‌پردازم و چون مبحث عدم انقراض فیض مبتنی بر شناخت حق و صفات ذاتیه اوست، ما بعد از اثبات واجب و نفی تعدد مبدأ وجود نحوی مبحث را تقریر می‌کنیم که شبهات او در نفی ازلیت فیض خودبخود منحل شود.

۱۸. قال صدرالحکماء فی تعلیقاته المبارکه علی کتاب‌الحکمه لائمه و جدت هذا المعنی فی کلام ابی‌الحسن العاصمی فی کتابه المعن بالابد علی‌الامد- شرح حکمت اشراق ص ۳۱۳.